

بررسی نظام واژه‌بستی ضمیری در تاریخ زبان فارسی و علل تحول آن

ابوالفضل مزینانی^{۱*} شهلا شریفی^۲

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲. دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

پذیرش: ۹۲/۱۲/۵

دریافت: ۹۲/۹/۱۶

چکیده

تحول نحوی روی نمی‌دهد؛ مگر اینکه علتی داشته باشد. تحول زبانی مرتبط با واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی که به‌لحاظ تاریخی در جایگاه دوم جمله ظاهر می‌شده‌اند، در سه حوزه رخ داده است؛ در نتیجه، این زبان به سه الگوی ساختاری- رده‌شناختی زیر دست یافته است: ۱. حرف اضافه+ واژه‌بست در حالت متممی؛ ۲. اسمی+ واژه‌بست در حالت اضافی و ۳. مجاورت فعل متعدی فقط در حالت مفعول مستقیم. این بررسی در چارچوب باورهای مطرح در دستور زایشی چامسکی و با هدف کشف علل تحول نظام واژه‌بستی ضمیری فارسی و در نهایت دستیابی این زبان به سه الگوی بالا صورت می‌گیرد. بررسی در زمانی نشان می‌دهد که عواملی به‌صورت متوالی (نه موازی)، در تحول این نظام دخالت داشته‌اند؛ اول اینکه برخی از تحولات ساختاری تاریخی و تلاش گویشوران در جهت رفع ابهام ناشی از این تحولات، زمینه‌ساز اصلی تغییرات ساختاری دیگر شده است و دوم اینکه پس از زمینه‌سازی‌های خاص ساختاری، الگوهای «الف» و «ب» به‌قیاس از الگوهای زبانی از پیش موجود و تعمیم آن‌ها تثبیت شده‌اند و الگوی «ج» در نتیجه بازتحلیل مکرر جایگاه واژه‌بست در جمله پدید آمده است. این الگو می‌تواند گویای مقطعی از روند دستوری‌شدن این عناصر باشد که تحولات ساختاری و فرآیند بازتحلیل در برهه‌ای از تاریخ این زبان به آن سرعت بخشیده است. در پایان، تماس با زبان عربی نیز به‌عنوان عامل تسریع‌کننده کاربرد الگوهای سه‌گانه بالا در زبان معیار شناخته شد.

واژگان کلیدی: نظام واژه‌بستی، علل تحول، بازتحلیل، بازگزینی پارامتر، تماس زبانی.



۱. مقدمه

کشف فرآیندهای دخیل در تحول نحو، بسیار پیچیده‌تر از موارد مشابه در حوزه‌های مطالعاتی دیگر زبان به‌نظر می‌رسد؛ زیرا «تحول نحوی روی نمی‌دهد، مگر اینکه نشان دهیم علتی داشته است» (Longobardi, 2001: 278). این نقل‌قول دگرگفتی از اصل اینرسی کینان^۱ (Keenan, 2002: 2) است که لانگوباردی آن را به‌صورت بالا تعدیل کرده است. تحول در نظام واژه‌بستی ضمیری^۲ زبان فارسی، یعنی تبدیل نظام واژه‌بستی جایگاه دوم^۳ دوره^۴ باستان به نظام واژه‌بستی فعلی^۵ دوره^۶ معاصر، یکی از مصداق‌های چنین تحولی به‌شمار می‌رود که در سیر تطور تاریخی زبان فارسی دیده می‌شود و مفیدی (۱۳۸۶) به آن پرداخته است. در زبان فارسی، بررسی‌های دیگری در زمینه^۷ مشابه، چون پژوهش‌های راسخ‌مهند (۱۳۸۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹) و مزینانی (۱۳۸۷) صورت گرفته که دلیل آن اهمیت زیاد مطالعه^۸ واژه‌بست‌ها به‌طور کل و واژه‌بست‌های ضمیری به‌طور خاص در تدوین نظریه^۹ جامع ساخت‌واژی است. ابتدا، پس از معرفی مختصر دو نظام واژه‌بستی مذکور و تحقیقات انجام‌شده در مورد این عناصر در زبان فارسی، به معرفی چند عامل شناخته‌شده^{۱۰} دخیل در تحول زبان می‌پردازیم و در ادامه، در چارچوب باورهای مطرح در دستور زایشی، به‌دنبال اهداف و پاسخ به پرسش‌های زیر خواهیم بود:

۱. پی‌بست‌های ضمیری زبان فارسی در ادوار مختلف تاریخ این زبان از کدام‌یک از

نظام‌های واژه‌بستی مذکور تبعیت می‌کنند؟

۲. با توجه به صورت تعدیل‌شده^{۱۱} اصل اینرسی کینان، تحول در نظام واژه‌بستی ضمیری

زبان فارسی را به چه علت یا عواملی می‌توانیم نسبت دهیم؟

در راستای پاسخ به سؤال اول و با توجه به پیشینه^{۱۲} پژوهش، فرض می‌کنیم که ادوار باستانی زبان فارسی از نظام واژه‌بستی جایگاه دوم تبعیت می‌کند و پیش‌بینی می‌کنیم که فارسی نو قدیم همان‌گونه که در تحقیقات گذشته به آن اشاره شده است، از هر دو نظام پیش‌گفته تبعیت می‌کرد؛ اما این تبعیت با محدودیت همراه بوده است. در راستای پاسخ به سؤال دوم نیز فرض می‌کنیم که عوامل متعددی نظیر تماس زبانی، تحولات تاریخی ساخت‌واژی و تعمیم قیاسی در تحول این نظام دخالت داشته‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

۲-۲. معرفی نظام‌های واژه‌بستی جایگاه دوم و فعلی

از لحاظ جایگاهی که واژه‌بست‌ها در جمله اشغال می‌کنند، نام‌های متفاوتی همچون «جایگاه دوم» و «فعلی» به آن‌ها اطلاق شده است. واژه‌بست‌هایی که جایگاه شماره دو را در بند یا جمله اشغال کنند، به هر مقوله‌ای که تعلق داشته باشند، واژه‌بست‌های جایگاه دوم نامیده می‌شوند. نخستین بار، در سال ۱۸۹۲ میلادی، یاکوب واکرناگل، هندواروپایی‌شناس بزرگ سوئسی، با مشاهده این واقعیت که در زبان یونانی و سایر زبان‌های هندواروپایی باستان، عناصر پی‌بستی به‌مثابه یک گروه، دقیقاً بعد از اولین کلمه جمله ظاهر می‌شوند، این نام را بر آن‌ها نهاد؛ بنابراین، این عناصر به واژه‌بست‌های قانون واکرناگل نیز معروف هستند. هالپرن (۱۹۹۵) اولین بخش کتاب خود را به واژه‌بست‌های جایگاه دوم اختصاص داده است. وی این واژه‌بست‌ها را که به اولین کلمه یا اولین سازه نحوی جمله پیوسته هستند، به دو گروه تقسیم می‌کند و در این راستا می‌نویسد که این‌ها واژه‌بست‌هایی هستند که پس از اولین کلمه واجی باعنوان کلمه دوم^۱ (مثال 1-a) و یا پس از اولین سازه نحوی باعنوان دختر دوم^۲ (مثال 1-b) قرار می‌گیرند (Halpern, 1995: 15-16). در زبان صرب-کرواتی، هر دو امکان وجود دارد. در مثال ۱ که نمونه‌ای از همین زبان است، گزاره «آن مرد ماریا را دوست داشت» با هر دو صورت بیان شده است:

1. a. Taj =je ovek voleo Mariju. [2]
that AUX.3s man love.ppl Maria
"that man loved Maria."

b. Taj ovek =je voleo Mariju. (Cited in Halpern, 1995: 16)

در مثال 1-a، پی‌بست je دومین کلمه جمله است؛ در حالی که بین اعضای گروه اسمی Taj ovek فاصله ایجاد کرده است. چنین مواردی، یعنی ناپیوستگی سازه‌ای^۳ در زبان‌هایی که از نظام جایگاه دوم از نوع کلمه دوم تبعیت می‌کنند، فراوان است. در زبان‌هایی مانند چک^۴، واژه‌بست‌ها همیشه به‌عنوان دومین دختر جمله (2D) ظاهر می‌شوند؛ در حالی که در زبان یونانی باستان، جایگاه واژه‌بست به دومین کلمه جمله (2W) محدود است.

واژه‌بست‌های فعلی نیز عناصری هستند که از لحاظ ترتیب نحوی، بلافاصله پس یا پیش از فعل جمله قرار می‌گیرند و حتی ممکن است به آن متصل نشوند. جمله ۲ معرف این نظام



در گویش مزینانی (در سبزوار خراسان) است. گروه اسمی haf Joft (هفت جفت) در ساخت زیر، مفعول مستقیم نامعرفه است که بر پی‌بست eš پیشی گرفته و در نتیجه، میزبان آن است. این ضمیر پی‌بستی در حالت برایی است:

2. Reza haf Joft =eš fresti. [32]
 Reza seven pair =himB.DAT sent.3sg
 'Reza sent him seven pairs'.

رضا هفت جفت برایش فرستاد (رضا هفت جفتش فرستاد) (مزینانی، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

اصولاً در نظام‌های واژه‌بستی از نوع جایگاه دوم، عناصر یا سازه‌هایی میان فعل یا اجزای انضمامی آن و واژه‌بست فاصله می‌اندازند. چنین رفتاری در نظام‌های واژه‌بستی فعلی دیده نمی‌شود و واژه‌بست همواره در مجاورت فعل قرار دارد یا مستقیماً به آن منضم شده است؛ برای نمونه، در مثال ۲، اگر عنصر واژگانی دیگری بین پی‌بست و فعل فاصله ایجاد کند، جمله ناستوری می‌شود. همین نکته وجه ممیز دو نظام واژه‌بستی فعلی و جایگاه دوم است؛ زیرا با حذف «رضا» از ساخت بالا، می‌توانیم پی‌بست را دومین سازه و نظام واژه‌بستی را جایگاه دوم بدانیم. گاهی واژه‌بست‌های فعلی در جایگاه دوم جمله قرار می‌گیرند و در مقابل، گاهی واژه‌بست‌های جایگاه دوم در مجاورت فعل ظاهر می‌شوند. زنجیره‌های مذکور کاملاً تصادفی هستند و ضرورت تفکیک این دو نوع واژه‌بست را تضعیف نمی‌کنند (Rivero, 1997: 176-179).

۲-۲. بررسی هم‌زمانی واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی

بررسی‌های توصیفی هم‌زمانی متعددی در مورد ضمائر زبان فارسی، به‌ویژه واژه‌بست‌های ضمیری، صورت گرفته است که می‌توانیم به مواردی همچون جهان‌پناه (۱۳۸۰)، راسخ‌مهند (۱۳۸۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹)، مزینانی (۱۳۸۷)، حقی‌بین و فشن‌دکی (۱۳۹۰) و زاهدی و همکاران (۱۳۹۱) اشاره کنیم. جهان‌پناه در مقاله «ضمیر متصل شش و داشتنش، دو گرایش تازه در زبان فارسی»، برای پی‌بست ضمیری سوم شخص مفرد «ش» که دارای چند کارکرد خاص است و نمی‌توانیم آن‌ها را به کل نظام پی‌بست‌های ضمیری تعمیم دهیم، چهار نقش متفاوت ذکر کرده است. راسخ‌مهند در مقاله «نشانه‌مطابقت مفعولی در فارسی»، با چند استدلال به کارکرد مطابقت‌ای

مفعولی پی‌بست‌های ضمیری فارسی پرداخته است و در مقاله «توصیف افعال مرکب پی‌بستی و شیوه ضبط آن‌ها در فرهنگ‌های فارسی»، افعال مرکب پی‌بستی را توصیف کرده است. وی در مقاله «ضمایر تکراری در زبان فارسی»، با معرفی ضمیر تکراری، ساخت‌هایی را در زبان فارسی برشمرده است که ضمیر تکراری در آن‌ها ظاهر می‌شود و در مقاله «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل»، با مرتبط دانستن تحول جایگاه ظهور واژه‌بست‌های فارسی به روند دستوری‌شدگی تغییر عقیده می‌دهد و ساخت‌های القاکننده مطابقت مفعولی در زبان فارسی را مصداقی از مضاعف‌سازی واژه‌بست به‌شمار می‌آورد.

مزینانی در پایان‌نامه خود با عنوان *بررسی پی‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی در قیاس با فارسی میانه* که پژوهشی هم‌زمانی-در زمانی به‌شمار می‌آید، در کنار بررسی ویژگی‌های بازمانده از پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه در گویش فارسی مزینانی، با ارائه چند استدلال نحوی، در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، مطابقت مفعولی را در زبان فارسی رد می‌کند. وی با معرفی مضاعف‌سازی واژه‌بست در زبان فارسی، از ساخت‌های ناشی از این فرآیند با عنوان ساخت‌های واژه‌بست-همزاد^{۱۰} یاد می‌کند و با بررسی تحول نظام واژه‌بستی ضمیری از جایگاه دوم به فعلی در گویش مزینانی، راجع به علت آن نیز اظهار نظر می‌کند و ابهام موجود در تعبیر نقش نحوی واژه‌بست‌های جایگاه دوم را علت مهمی به‌شمار می‌آورد (مزینانی، ۱۳۸۷: ۹۳-۱۰۱). به عقیده مزینانی، این ابهام در پی حذف پایانه‌های صرفی بیانگر حالت نحوی زبان‌های ایرانی باستان در زبان‌های ایرانی میانه غربی پدید آمده است (همان: ۱۱۰-۱۱۴، ۱۲۶-۱۲۸).

حقیق‌بین و فشندکی در مقاله «زبان فارسی و ضمیر پوچ‌واژه‌ای»، به معرفی و توصیف ضمیر پوچ‌واژه‌ای در زبان فارسی می‌پردازند. زاهدی و همکاران در مقاله «ضمیر بازیافتی در زبان فارسی» اشاره می‌کنند که هر پی‌بستی که در نقش ضمیر تکراری ظاهر می‌شود، به‌صورت مشتق در پایه^{۱۱} تولید می‌شود.

۲-۳. بررسی در زمانی واژه‌بست‌های ضمیری فارسی

از بین آثار مربوط به سیر تحول زبان فارسی، مطالعات ویژه بویس^{۱۱} (۱۹۶۴)، برونر^{۱۲} (۱۹۷۷)،



مفیدی (۱۳۸۶) و مزینانی و همکاران (۱۳۹۲) را از نظر خواهیم گذراند که پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه، به‌ویژه تعامل آن‌ها با حروف اضافه را بررسی کرده‌اند.

بویس (۱۹۶۴) که مقاله خود را به انگلیسی نگاشته است، با ارائه حدود ۳۰ جمله، چند مورد از ویژگی‌های پی‌بست‌های ضمیری^{۱۳} در ادبیات مکتوب فارسی میانه و پارتی را بدون چارچوب نظری خاص، به صورت توصیفی- تطبیقی بررسی کرده است. وی پس از اینکه جایگاه و حالات نحوی پی‌بست‌ها را در این دو زبان بررسی کرده، وارد مبحث اصلی تحقیق خود شده و رابطه پی‌بست‌های ضمیری و حروف اضافه را از نظر چگونگی حالت‌نشانی مورد بررسی قرار داده است. در این راستا، بویس حروف اضافه این دو زبان را به پیش‌اضافه و پس‌اضافه تقسیم کرده است.

برونر فصل چهارم کتاب خود را به بررسی پی‌بست‌های ضمیری در دو زبان پارتی و فارسی میانه اختصاص داده است (Brunner, 1977: 97- 115). وی با آوردن حدوداً ۱۲۰ جمله در این فصل، پی‌بست‌ها را از این منظر توصیف کرده است که به چه میزبان‌هایی (از نظر نوع مقوله دستوری) می‌پیوندند و چه نقش‌های نحوی می‌توانند داشته باشند.

مفیدی در مقاله «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو»، جایگاه ظهور واژه‌بست‌های ضمیری، در سه دوره زمانی فارسی میانه، فارسی نو قدیم و فارسی نو معاصر را در چارچوب نظریه ساخت‌واژی، با رویکرد صورت‌گرا و زایشی بررسی کرده است. وی پس از معرفی واژه‌بست‌های جایگاه دوم و فعلی و ارائه شواهدی مختصر در این راستا، نتیجه می‌گیرد که واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی طی تحول تاریخی خود، از جایگاه دوم جمله به جایگاهی در مجاورت فعل تصریف‌شده منتقل شده‌اند. این تحول تغییر نظام واژه‌بستی زبان از نظام جایگاه دوم به نظام فعلی است.

مزینانی و همکاران در مقاله «پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه و ظهور ضمیرگذاری تکراری در این زبان»، برای ریشه‌یابی ضمیرگذاری تکراری^{۱۴} در زبان فارسی معاصر، با فرض موروثی بودن، ساخت‌های حاصل موصولی‌شدگی و مبتداسازی فارسی میانه را در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی بررسی کرده‌اند. آن‌ها نتیجه گرفتند که «آنچه امروزه در زبان فارسی با عنوان ضمیرگذاری تکراری مشهود است، نه محصول قرض‌گیری زبانی، بلکه میراثی است که طی فرآیند نوآوری تدریجی در برهه‌ای از تاریخ این زبان، یعنی در

فارسی میانه، پدید آمده است» (مزینانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

۳. روش تحقیق

روش انجام تحقیق، توصیفی- تحلیلی است و تحلیل داده‌ها مطابق با باورهای مطرح در دستور زایشی چامسکی انجام می‌شود. آثار بویس (۱۹۶۴) و برونر (۱۹۷۷) منبع اصلی گردآوری و تحلیل داده‌های فارسی میانه هستند. داده‌های فارسی نو قدیم به صورت کتابخانه‌ای، از ادبیات مکتوب بین قرون چهارم تا هفتم هجری استخراج شده است و تحلیل داده‌های فارسی معاصر طبق روش مرسوم استفاده از ششم زبانی در زبان‌شناسی چامسکیایی انجام شده است.

۴. علل یا عوامل دخیل در تحول

۴-۱. تعمیم قیاسی^{۱۵}

از زمان نودستوریان، قیاس عموماً به‌عنوان یک نیروی مهم در تحول زبانی پذیرفته شده است؛ با این حال، نظرات زبان‌شناسان در مورد تعریف قیاس و تحول قیاسی و رابطه آن با تحول ساخت‌واژی و آوایی و این مسئله که آیا گرایش طبیعی در تحولات قیاسی وجود دارد یا نه، متفاوت بوده است. به‌گفته آراتو، قیاس روندی است که با آن صورتی در یک زبان با صورت دیگر که با آن به‌نوعی مرتبط است، همانند می‌شود (آراتو، ۱۳۸۴: ۱۴۹). وی می‌افزاید که کارکردهای روند قیاس هیچ صورت یا مقوله جدیدی در یک زبان به‌وجود نمی‌آورد و تنها سبب گسترش یا تعمیم صورت‌های ازپیش موجود می‌شود.

۴-۲. بازتحلیل^{۱۶}

هریس و کمبل^{۱۷} بازتحلیل را مکانیسمی می‌دانند که بدون اینکه بیان روساختی‌اش تغییر کند، تحلیل زیرساختی یک الگوی نحوی را تغییر می‌دهد؛ اما احتمالاً پس از اینکه بازتحلیل زیرساخت اتفاق می‌افتد، ممکن است تغییر روساختی نیز در ترتیب واژه‌ها یا ساخت‌واژه دیده شود (Harris & Campbell, 1995: 50- 61). تعریف بالا نشان می‌دهد که فرآیند بازتحلیل،



بازنمای ساختاری^{۱۸} یک زنجیره تولیدشده را بدون تغییر در خود زنجیره، تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به همین دلیل، فرآیند بازتحلیل معمولاً با فراگیری زبان کودک مرتبط دانسته می‌شود. به‌گفته چامسکی (۱۹۸۶)، فراگیری زبان همگام با این عمل پیش می‌رود که کودکان پارامترهایی را گزینش می‌کنند که UG فراروی آن‌ها قرار می‌دهد؛ به سخن دیگر، نوزادان به‌طور ژنتیکی از UG (ویژگی‌های بالقوه) بهره‌مند هستند و از بدو تولد به بعد، در معرض نوعی تجربه برانگیزاننده^{۱۹}، یعنی داده‌های زبانی، قرار می‌گیرند و در نتیجه، دستوری کامل پدیدار می‌شود و بخشی از ویژگی‌های بالفعل آن‌ها می‌گردد. مفهوم مهمی که اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد، تحول استقراسی^{۲۰} (استقرایی- قیاسی) است. برای نخستین بار، چارلز سندرز پیرس^{۲۱} استقراس^{۲۲} را از استنتاج قیاسی و استقرا بازشناخت.

استنتاج قیاسی: انسان فانی است (قانون) + سقراط انسان است (مورد) = سقراط فانی است (نتیجه).

استنتاج استقرایی: سقراط و خانواده‌اش انسان هستند (موارد) + آن‌ها نهایتاً مردند (نتیجه) = انسان فانی است (قانون).

استنتاج استقراسی: انسان فانی است (قانون) + X مرده است (نتیجه) = آیا X انسان بوده است؟ (مورد).

چنانکه می‌بینیم، این احتمال وجود دارد که استقراس به خطا منجر شود. با کنار هم گذاردن قانون فانی بودن انسان و این نتیجه که X مرده است، نمی‌توانیم بگوییم که X انسان بوده است؛ زیرا ممکن است X هر جاندار دیگری غیر از انسان نیز باشد. با توجه به ماهیت منطقاً انحرافی استنتاج استقراسی، شناخت آن در درک عمیق فرآیند بازتحلیل در فراگیری زبان بسیار مفید است. در ادامه، با الگوگیری از اندرسون (Andersen, 1973: 767)، به این مسئله می‌پردازیم که تحول استقراسی چگونه در زبان اتفاق می‌افتد:

3. Generation 1: G1 → Corpus 1

Generation 2: G2 ← Corpus 2 (Roberts, 2007:124)

در این نمودار، پیکره یا corpus (تجربه برانگیزاننده) به جمله‌هایی اشاره دارد که گویشور تولید می‌کند. دستور (G) نیز جلوه‌ای است از UG با پارامترهای گزینش شده است. نسل ۱ یا

نسل پدر و مادری دارای دستور ۱ هستند که زیربنای پیکره ۱ است. نسل ۲ یا فرزندان پیکره ۱ را از نسل ۱ دریافت می‌کند و با UG تطبیق می‌دهد. فرآیند استقرار در این مرحله با به عرصه می‌نهد. طبق باورهای مطرح در دستور زایشی درمورد زبان‌آموزی، می‌توانیم UG را به‌مثابه قانون بدانیم و پیکره ۱ را نتیجه دریافتی کودک از محیط. کودک با تطبیق این دو به دستور زبان خود (مورد) دست می‌یابد که ممکن است گاه با خطای استقراسی مواجه شود و دستور ۲ را به‌جای دستور ۱، یعنی دستور نسل ۱، اشتباه بگیرد. از آنجا که دستور زبان در ذهن بشر جای دارد و دسترسی به محتوای ذهن دیگری غیرممکن است، می‌توانیم بگوییم که دستور زبان نسل‌به‌نسل و فقط از طریق پیکره‌ها منتقل می‌شود و تحول استقراسی را محتمل می‌سازد. مثال زیر نمونه‌ای از بازتحلیل در زمانی است که باعث پدید آمدن تکواژ پرسشی ti در فرانسه محاوره‌ای شده است. این عنصر حاصل بازتحلیل همخوان میانجی /t/ و ضمیر سوم شخص مفرد مذکر il در بافتی نظیر ۴ است که فعل کمکی بر فاعل واژه‌بستی پیشی گرفته است:

4. (Jean) a-t-il fait cela? → Jean a ti fait cela? [4]
 (John) has he done that John has Q done that
 'Has John done that?' (Roberts, 2007: 130)

در اینجا، نسل ۲ به دو نکته که در ذهن نسل ۱ وجود دارد، دسترسی مستقیم ندارد؛ اولاً وجود /t/ حاصل فرآیند درج واجی است و ثانیاً آوای پایانی ضمیر il در این بافت تولید نمی‌شود. به این ترتیب، این نسل بدون تغییر در بیان روساختی، ti را به‌عنوان عنصری مستقل و نشانگر سؤالی بودن جمله بازتحلیل می‌کند و در مرحله بعد، کاربرد آن را به بافت‌های دیگر نیز تعمیم می‌دهد.

۳-۴. بازگزینی پارامتر^{۲۳}

در مبحث نسبتاً انتزاعی بازتحلیل، به این نکته اشاره کردیم که نوزادان از بدو تولد در معرض نوعی تجربه برانگیزاننده، یعنی داده‌های زبانی، قرار می‌گیرند و سپس پارامترگزینی می‌کنند و دستوری متناسب با آن در ذهن خود شکل می‌دهند. در ادامه، به این نکته می‌پردازیم که مواجهه با تغییر در داده‌های زبانی (تجربه برانگیزاننده) باعث به‌وجود آمدن نوعی ابهام و تیرگی^{۲۴} می‌شود؛ به طوری که گویشوران زبان برای رفع آن، ارزش



پارامترهای قبلاً تثبیت‌شده را بازگزینی می‌کنند. ممکن است این فرآیند نیز به تحول استقراسی منجر شود. روبرتز از سه عامل سخن می‌گوید که ممکن است داده‌های زبانی را مبهم یا تیره کنند (Roberts, 2007: 236- 250). عامل نخست بازگزینی پارامتر در اثر تماس^{۲۵} است که در کارهای کینگ^{۲۶} (۲۰۰۰)، کراچ و تیلور^{۲۷} (۱۹۹۷) و کراچ و همکاران (۲۰۰۰) نیز پیشنهاد شده است. دبیرمقدم در کتاب *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* نیز از این عامل تحت عنوان عوامل برون‌زبانی یاد کرده است (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲/ ۱۲۱۳-۱۲۱۹). عامل دوم بازگزینی پارامتر در مواجهه با سرنخ‌های زبانی^{۲۸}، مطابق با تعریف درشر^{۲۹} (۱۹۹۹) و لایتفوت^{۳۰} (۱۹۹۹) است. عامل سوم بازگزینی پارامتر در اثر تحولات ساخت‌واژی^{۳۱} است که در کارهای روبرتز (۱۹۸۵، ۱۹۹۹) و روبرتز و روسو^{۳۲} (۲۰۰۳) نیز مطرح شده است. این عامل در اثر دبیرمقدم، تحت عنوان *ابهام‌زدایی به خاطر ازبین رفتن تصریف*، شرح داده شده است (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲/ ۱۲۱۱). وی از سه رویکرد موجود بین زبان‌شناسان و تحلیل‌های متفاوت آنان نسبت به عوامل تغییر در ترتیب واژه‌ها/سازه‌ها نیز سخن گفته است (همان: ۱۲۱۰-۱۲۱۹). در ادامه، به اختصار سه عامل مذکور را معرفی می‌کنیم.

۴-۳-۱. بازگزینی پارامتر در اثر تماس

می‌توانیم بگوییم که فرآیند بازگزینی پارامتر در اثر تماس در صورتی اتفاق می‌افتد که گویشوران یک زبان خاص، تحت تأثیر یک یا چند نظام دستوری بیگانه قرار گیرند. نسل ۲ در معرض داده‌های زبانی متفاوت با نسل ۱ قرار می‌گیرد و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم منعکس‌کننده نظام دستوری متمایز از دستور ۱ است؛ برای نمونه، ترکی معاصر در دوره عثمانی، توالی نحوی «مضاف + تکواژ اضافه + i + مضاف‌الیه» را تحت تأثیر ساخت اضافی زبان فارسی مجاز شمرده است (آرلاتو^{۳۳}، ۱۳۸۴: ۲۲۰). آرلاتو مثال زیر را آورده است:

(ناوگان سلطنتی) donanma -i hümayun

۴-۳-۲. بازگزینی پارامتر در مواجهه با سرنخ‌های زبانی

لایتفوت (۱۹۹۹) و درشر (۱۹۹۹) پیشنهاد می‌کنند که فراگیران از پاره‌های داده‌های زبانی

(جمله‌های ناتمام یا عبارات) به‌عنوان سرنخ برای پارامترگزینی استفاده کنند. در این صورت، پاره‌گفتارها و ساختارهای ناقص به‌جای جملات کامل تجربه برانگیزاننده برای تثبیت پارامترها محسوب می‌شوند؛ برای نمونه، چنانچه نسل ۱ با نظام واژه‌بستی جایگاه دوم، پی‌درپی پاره‌گفتارهایی تولید کند که واژه‌بست در عین حال که جایگاه دوم است در مجاورت فعل نیز ظاهر شود (نک: مثال 1-b)، ممکن است نسل ۲ نظام واژه‌بستی فعلی را به‌جای جایگاه دوم اشتباه بگیرد.

۳-۳-۴. بازگزینی پارامتر در اثر تحولات ساخت‌واژی

بارزترین تحول ساخت‌واژی که در این بخش می‌توانیم نام ببریم، تحلیل یا ازمیان رفتن پایانه‌های صرفی و مطابقه‌ای است که عامل مهمی در بروز ابهام و تیرگی در داده‌های زبانی نیز محسوب می‌شود. در انگلیسی قرن شانزدهم، جمله "Him was helped" مجاز بود و him در حالت به‌ای (Dative) تعبیر می‌شد. پس از تحلیل پایانه‌های صرفی ضمائر در زبان انگلیسی و جایگزینی جمله بالا با "He was helped" برای رفع ابهام، نظام حالت‌نشانی این زبان نیز بازتحلیل و he همیشه در حالت فاعلی (nominative) تعبیر می‌شود.

۵. توصیف، بررسی و تحلیل داده‌ها

۵-۱. نظام واژه‌بستی زبان هندواروپایی مادر و فارسی باستان

موضوع اصلی کار واکرناگل (۱۸۹۲)، هندواروپایی‌شناس بزرگ سوئیدی، بررسی ظهور عناصر پی‌بستی به‌مثابه یک گروه، دقیقاً بعد از اولین کلمه جمله در زبان یونانی بوده است. وی با مشاهده این موضوع و کنار هم قرار دادن داده‌های محدودی از برخی زبان‌های دیگر هندواروپایی باستان، نتیجه گرفت که این واقعیت تنها در مورد زبان یونانی صادق نیست و اصل زیر را به‌عنوان یک قانون پیشنهاد کرد:

قانون واکرناگل: پی‌بست‌ها در جملات زبان هندواروپایی مادر در جایگاه دومین ظاهر می‌شوند.

در ایرانی باستان، اسم، صفت، ضمیر و عدد سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی (ضمیر شخصی جنس ندارد)، سه شمار مفرد، مثنی و جمع و هشت حالت فاعلی (nominative)،



مفعولی (accusative)، مفعولی‌له (dative)، اضافی (genitive)، مفعولی‌عنه (ablative)، مفعولی‌فیه (locative)، مفعولی‌معه (instrumental) و ندایی (vocative) دارد (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۲۳).

همان‌طور که گفتیم، ضمایر شخصی ایرانی باستان جنس ندارند؛ ولی صرف می‌شوند و سه شمار مفرد و مثنی و جمع دارند. صرف ضمیر دوم شخص در زبان اوستایی در شش حالت، به شرح زیر است:

جدول ۱ صرف ضمیر دوم شخص در زبان اوستایی

شمار حالت	مفرد		مثنی	جمع	
	آزاد	پی‌بستی		آزاد	پی‌بستی
فاعلی	t m	t	---	y ž m	---
مفعولی	wam	w	---	---	---
مفعولی‌معه	w	---	---	---	---
مفعولی‌له	taiby	t	---	y šmaoy	v
مفعولی‌عنه	wa	---	---	y šma	---
اضافی	tava	t	yav k m	y šm k m	v

(ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۹۹)

با بررسی ساخت جمله ه که مأخوذ از ادبیات فارسی باستان است، درمی‌یابیم که پی‌بست *šim*، یعنی ضمیر شخصی پی‌بستی سوم شخص مفرد، در حالت مفعول مستقیم به اولین واژه جمله (صفت *harwa*) پیوسته است و بین این صفت و موصوف آن (*k ra*) فاصله ایجاد کرده است. این ساخت و توضیحات مربوط به ترجمه، شخص، حالت و شمار را از کتاب تاریخ زبان فارسی گرفته‌ایم (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۵۶-۶۰):

5. harwa =šim k ra aw na.
all.NOM him.ACC people.NOM saw.3sg
'All people saw him'

همه مردم او را دید(ند).

کنت^{۳۴} نیز ضمن طرح مبحث پی‌بست‌های ضمیری در فارسی باستان، به ظهور این عناصر در جایگاه دوم جمله، بند یا گروه اشاره می‌کند و جایگاه این عناصر را دقیقاً پس از نخستین کلمه می‌داند (Kent, 1953: 96-97). این گفته مهر تأییدی بر قانون واکرناگل در مورد ترتیب کلمات زبان‌های هندواروپایی باستانی است که فارسی باستان نیز از آن جمله به‌شمار می‌رود. با این حال، بودن یا نبودن یک یا چند عنصر واژگانی بین فعل و واژه‌بست، در تعیین نوع نظام واژه‌بستی اهمیت خاصی دارد. در مثال ۵، چنین عنصری (k ra) وجود دارد؛ از این رو، نظام واژه‌بستی فارسی باستان «جایگاه دوم» از نوع «کلمه دوم» است.

۲-۵. نظام واژه‌بستی فارسی میانه

گرایش پی‌بست‌های قانون واکرناگل حتی پس از به‌فراموشی سپرده شدن پایانه‌های صرفی نشانگر حالت نحوی فارسی باستان، در فارسی میانه باقی مانده است؛ به سخن دیگر، پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه از نظام واژه‌بستی جایگاه دوم از نوع کلمه دوم تبعیت می‌کنند (مزینانی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). در این زبان، ضمیر پی‌بستی می‌تواند عامل فعل^{۳۵}، مفعول صریح، مفعول غیرصریح و مفعول حرف اضافه باشد یا اینکه در حالت اضافی به یک اسم وابسته باشد (Boyce, 1994: 49; Bruner, 1997: 97).

مزینانی قابلیت ایفای نقش ضمیر تکراری را به موارد بالا می‌افزاید. وی می‌نویسد که گرایش فوق به حدی بود که معمولاً سبب می‌شد بین اعضای یک سازه نحوی که با هم یک نقش نحوی را ایفا می‌کنند فاصله ایجاد شود (مزینانی، ۱۳۸۷: ۱۱۶-۱۱۹). این ناپیوستگی سازه‌ای در مثال ۶ دیده می‌شود. در این ساخت، ضمیر پی‌بستی um در نقش مفعول غیرمستقیم بین اعضای سازه نحوی wahišt ud gar dm n که مفعول مستقیم جمله است، فاصله ایجاد کرده است:

6. wahišt =um ud gar dm n be dah (LK 20).
paradise = me.DAT and heaven IMPR give
'Grant me heaven and paradise.'

بهشت و گرودمان به من عطا کن.

با توجه به گرایش واژه‌بست‌های ضمیری در فارسی میانه به پیوستن به اولین کلمه آوایی جمله، بند یا گروه، نتیجه می‌گیریم که واژه‌بست‌ها به‌صورت بالقوه به انتهای کلمه‌ای



می‌پیوندند که در ابتدای حوزه عملکرد آنها قرار گیرد (مزینانی، ۱۳۸۷: ۱۲۴). البته گاهی ممکن است واژه‌بست به انتهای فعل بند مقدم نیز بییوند (Bruner, 1977: 114). برونر از بین میزبان‌های بالقوه، به موارد زیر اشاره می‌کند: اسم‌ها، انواع ضمیر از جمله ضمائر شخصی آزاد، پی‌بست‌های ضمیری (در این زبان، تشکیل خوشهٔ واژه‌بستی تا دو واژه‌بست ممکن است)، ادات نسبی، فعل امر و فعل متعدی تصریف‌شده (اگر در ابتدای جمله قرار گیرند)، حرف ربط پیروسان، حرف ربط هم‌پایگی، قید، حروف اضافه و ادات نفی (Ibid: 97- 115). در مثال ۷، پی‌بست $\$$ که مفعول غیرمستقیم به‌شمار می‌رود، به حرف ربط ka پیوسته است:

7. mard šahr [cp ka =\\$ xw stag d d] (MHD 61.9-10).

man of country if =him.DAT property was given

'The fellow countryman, if they give some property to him.'

مرد شهری را، باشد که مقداری خواسته (دارایی) به او داده باشند.

در این زبان، پی‌بست‌ها گاه به یک ضمیر شخصی می‌پیوندند. در مثال ۸، پی‌بست m در

نقش مفعول غیرمستقیم به ضمیر آزاد دوم شخص مفرد t پیوسته است:

8. t =m payw z (BBB 87).

you =me.DAT answer

'answer me'.

تو به من جواب بده.

در بیشتر موارد، پی‌بست متصل به یک اسم، اسم دیگری را توصیف می‌کند. در مثال ۹،

پی‌بست اول شخص am واژهٔ $ašm$ را توصیف می‌کند:

9. Joy =am b mad az ašm (Ps 118.136).

stream =my of water came.3sg from eye

'streams of water came from my eyes.'

جوی آب آمد از چشمم.

با توجه به مثال‌های بالا، نتیجه می‌گیریم که حوزهٔ عملکرد پی‌بست‌های فارسی میانه

جمله (IP) یا بند درونه (CP) است که از نوع واژه‌بست‌های جایگاه دوم و به عبارت دقیق‌تر،

کلمهٔ دوم (SW) هستند.

۳-۵. نظام واژه‌بستی فارسی نو قدیم

در پیشینهٔ تحقیق، به کار مفیدی (۱۳۸۶) اشاره کردیم. وی با مشاهدهٔ شواهدی از کتب منثور

و منظوم قرون چهارم و پنجم هجری، نتیجه گرفت که ضمائر پی‌بستی فارسی نو قدیم از هر

دو نظام واژه‌بستی فعلی و جایگاه دوم تبعیت می‌کنند و در حالت اضافی نیز جذب قلمرو

معنایی خود شده‌اند. نمونه‌های زیر را از کتب منشور قرن چهارم تا هفتم هجری انتخاب کردیم. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که نویسندگان آن دوره هر دو نظام واژه‌بستی مذکور را به‌کار می‌بردند. در جمله ۱۰، واژه‌بست در جایگاه دوم بند درونه‌ای، بلافاصله پس از متمم‌نمای «که» و در حالت اضافی وابسته به «گوش» ظاهر شده است؛ در نتیجه، به نظام واژه‌بستی جایگاه دوم تعلق دارد. در جمله ۱۱ نیز واژه‌بست در جایگاه دوم جمله، پس از نخستین سازه^{۳۶} (گروه حرف اضافه‌ای) و در حالت مفعولی ظاهر شده است:

۱۰. چیزی نشنوند [که = شان به گوش خوش نیاید].

(خانلری، ۱۳۶۵: ۱۹۰)

۱۱. [برآخور] = ش استوار ببندد.

(خانلری، ۱۳۶۵: ۱۸۷)

جملات ۱۲ و ۱۳ را از *گستان سعیدی* انتخاب کردیم. در مثال ۱۲، واژه‌بست در حالت مفعولی و پس از نخستین سازه که حکم فاعل جمله را دارد، ظاهر شده است. در مثال ۱۳، واژه‌بست در حالت متممی (به‌ای) و در مجاورت بلافصل فعل ظاهر شده است:

۱۲. [کسی از متعلقان من] = ش بر حسب واقعه مطلع گردانید که [...].

(سعیدی، ۱۳۸۳: ۷۰)

۱۳. وزیران [در نهان] = ش گفتند رأی ملک را چه مزیت دیدی [...].

(سعیدی، ۱۳۸۳: ۲۰۰)

جملات ۱۴ و ۱۵ را از *فیه مافیة مولوی* انتخاب کردیم. در مثال ۱۴، واژه‌بست در حالت متممی (به‌ای) و پس از نخستین سازه ظاهر شده است. در مثال ۱۵، واژه‌بست در حالت ازی ظاهر شده و به جزء اسمی فعل مرکب پیوسته است:

۱۴. [یک روز] = ش بی‌مرادی و در دسر نداد.

(مدرس صادقی، ۱۳۷۲: ۱۸۲)

۱۵. [...] بعد از مرگ چه سؤالش کنند؟

(همان: ۱۶)

جملات ۱۶ و ۱۷ را از *گزیده قابوس‌نامه* انتخاب کردیم. در مثال ۱۶، واژه‌بست در جایگاه دوم بند درونه‌ای، بلافاصله پس از «اگر» و در حالت اضافی وابسته به «کار» ظاهر شده



است. در مثال ۱۷، واژه‌بست در حالت متممی (به‌ای) و در مجاورت بلافصل فعل ظاهر شده و به مفعول مستقیم پیوسته است:

۱۶. و از شنودن هیچ سخن ملول نباش [اگرت به‌کار آید] و اگر نه بشنو [...].

(یوسفی، ۱۳۶۲: ۵۴)

۱۷. هرکه فتح را مرده بیاید و بیارد [هزار دینارش بدهم].

(همان: ۳۴)

از چشم‌انداز دیگر، یعنی تعیین حوزه عملکرد واژه‌بست نیز می‌توانیم جملات بالا را بررسی کنیم. در جمله‌های ۱۰ و ۱۶، حوزه عملکرد واژه‌بست CP، در جمله ۱۲ حوزه عملکرد IP و در جمله‌های ۱۵ و ۱۷ حوزه عملکرد VP است. بدین ترتیب، حوزه عملکرد واژه‌بست نیز در فارسی نو قدیم بین جمله و گروه فعلی در تناوب است. این تناوب در حالی صورت می‌گیرد که هنوز کاربرد واژه‌بست در حالت اضافی به سبک فارسی میانه در فارسی نو قدیم دیده می‌شود. جمله‌های ۱۰ و ۱۶ شواهدی بر این مدعا هستند. به سبک امروزی باید بگوییم: «چیزی نشنوند که به گوششان خوش نیاید» و «اگر به کارت آید».

نکته مهم دیگر این است که در فارسی میانه، این امکان وجود داشت که واژه‌بست در هر حالتی در جایگاه دوم به‌عنوان کلمه دوم ظاهر شود و ناپیوستگی سازه‌ای ایجاد کند (مثال‌های ۶ و ۹). در فارسی نو قدیم، صرف‌نظر از ظهور واژه‌بست در حالت اضافی از نوع جمله‌های ۱۰ و ۱۶ به‌عنوان کلمه دوم بند، واژه‌بست‌ها در حالت مفعولی و متممی فقط در جایگاه دوم از نوع سازه دوم ظاهر می‌شوند و در ادبیات منتشر یادشده، ناپیوستگی سازه‌ای مشاهده نشد. در تأیید این ادعا، هالپرن می‌نویسد اگرچه در برخی از زبان‌ها، مثل صرب-کرواتی، تناوب بدون محدودیت بین ظاهر شدن به‌عنوان کلمه دوم و سازه دوم مشاهده می‌شود، در زبان‌هایی نظیر پشتو، پاپاگو و تاگالوگ، این تناوب با محدودیت همراه است. به عقیده وی، اینکه هر دو امکان نظام جایگاه دوم در این زبان‌ها دیده شده، مورد تأیید است؛ اما واژه‌بست در برخی از ساخت‌ها لزوماً به‌عنوان کلمه دوم و در برخی دیگر لزوماً به‌عنوان سازه دوم قرار می‌گیرد (Halpern, 1995: 16).

۴-۵. نظام واژه‌بستی فارسی معاصر: جایگاه دوم و یا فعلی

مطابق با روش مرسوم در زبان‌شناسی چامسکیایی و با پذیرش نظر مفیدی، مبنی بر تبعیت فارسی معاصر از نظام واژه‌بستی فعلی، برای بررسی بیشتر، از ششم زبانی کمک می‌گیریم؛ بنابراین، از چند فارسی‌زبان خواستیم در مورد دستوری یا غیردستوری بودن جملات زیر که همگی ضمیر واژه‌بستی دارند، قضاوت کنند:

۱۸. من هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم (دستوری).

۱۹. منت هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم (غیردستوری).

۲۰. من هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم (مقبول، اما غیرمصطلح).

۲۱. فردا بهت زنگ می‌زنم (دستوری).

۲۲. فردا زنگ می‌زنم (غیردستوری).

۲۳. فردا زنگت می‌زنم (غیردستوری؛ البته در برخی از گویش‌ها کاربرد دارد).

آنچه از مثال‌های بالا می‌توانیم برداشت کنیم، فقط به تبعیت واژه‌بست‌های ضمیری فارسی معاصر از نظام واژه‌بستی ختم نمی‌شود؛ بلکه تقلیل معناداری در حالات نحوی واژه‌بست نیز مشاهده می‌شود (موارد ۲۱ تا ۲۳). موارد ۲۴ و ۲۵ نیز نشان می‌دهند که حتی در ساخت‌های دارای افعال سه ظرفیتی، نظیر دادن، سؤال کردن، گفتن و پرسیدن، واژه‌بست‌ها کمتر در حالات به‌ای، برایی و ازی دیده می‌شوند و معمولاً در فارسی گفتاری معیار (صرف‌نظر از گویش‌ها)، مفهوم این حالات با حروف اضافه متناظرشان بیان می‌شود:

۲۴. می‌خواستم دیروز ازت سؤال کنم (دستوری).

۲۵. می‌خواستم دیروز سؤال کنم (غیردستوری؛ البته در برخی از گویش‌ها کاربرد دارد).

۶. ابعاد تحول و عوامل دخیل در آن

در مورد حالات نحوی این واژه‌بست‌ها در فارسی میانه، در نقل‌قولی از بویس (۱۹۶۴) و برونر (۱۹۷۷) بیان کردیم که این عناصر در دوره میانه علاوه بر حالات اضافی، مفعولی و حالات غیرصریح، در نقش عامل فعل نیز به‌کار می‌رفته‌اند که در زبان‌شناسی از آن به‌عنوان حالت‌نشانی ارگتیو (کنایی) یاد می‌شود (برای دیدن استدلال‌های مربوط به ساختار کنایی زبان‌های ایرانی و منشأ پیدایش آن ر.ک: دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱/۱۵۳-۱۶۵). این حالت در مثال



زیر بارز است؛ پی‌بست‌های t و n iš در این جمله، به‌ترتیب عامل جمله و مفعول مستقیم هستند:

26. u = t = iš n kird z d (M 738 V 15)
and = you.ERG = them.ACC done free
They were freed by you.

آن‌ها به‌وسیلهٔ تو آزاد شدند (تو آن‌ها را آزاد کردی).

با اینکه در فارسی نو این نظام حالت‌نشانی ازبین رفته است (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱/۷۵)، ردپای آن به‌ندرت در ادبیات منظوم قرون اول هجری دیده می‌شود؛ برای نمونه، در بیت زیر از گلستان سعدی، واژه‌بست «ت» متصل به فعل شنیدن در حالت فاعلی است:

۲۷. اگر خویشتن را ملامت کنی ملامت نباید شنیدت ز کس

(رهاتسک، ۱۳۸۳: ۲۰۰)

اگرچه نظام ارگتیو در بعضی از گویش‌های ایرانی باقی مانده است، همان‌طور که گفتیم از هر سخنی، با توجه به آنچه گفتیم، تحول‌های مرتبط با واژه‌بست‌های ضمیری در سیر تاریخ زبان فارسی را در موارد زیر خلاصه می‌کنیم:

الف. حذف پایانه‌های صرفی فارسی باستان و به‌وجود آمدن حالت‌نشانی انتزاعی در دورهٔ میانه؛

ب. تقسیم حروف اضافه به پیش‌اضافه و پس‌اضافه در دورهٔ میانه و تبدیل پس‌اضافه‌ها به پیش‌اضافه در سیر تحول به فارسی نو قدیم؛

ج. حذف کامل حالت‌نشانی ارگتیو دورهٔ میانه و تبدیل حالت‌نشانی انتزاعی به ساختاری و اعطای حالت به واژه‌بست‌ها، با استفاده از حروف اضافه و همنشینی با فعل؛

د. پیوستن واژه‌بست در حالت اضافی به وابستهٔ ملکی آن؛

و. تقلیل حوزهٔ عملکرد واژه‌بست و تبدیل نظام واژه‌بستی جایگاه دوم به نظام واژه‌بستی فعلی و ظاهر شدن واژه‌بست در مجاورت بلافصل فعل متعدی، فقط در حالت مفعول مستقیم. در نگاه اول، برجسته بودن تحول ساخت‌واژی، یعنی حذف پایانه‌های صرفی فارسی باستان و پدید آمدن حالت‌نشانی انتزاعی در دورهٔ میانه، نظر خواننده را به خود جلب می‌کند.

تعبیر نقش‌های نحوی یک واژه‌بست در این نوع حالت‌نشانی (ظهور تنها یک صورت زبانی در هشت نقش بالقوه) بیش از حد به بافت کلام متکی است و حتماً با ابهام و پیچیدگی‌هایی همراه بوده است. برای تأیید این گفته، مثال ۱۱ از فارسی نو قدیم همراه با خوانش‌های دوگانه آن را مجدداً در مثال ۲۸ بازنویسی می‌کنیم:

۲۸. بر آخور = ش استوار ببند.

خوانش اول با تعبیر واژه‌بست در حالت مفعولی: آن را محکم به آخور ببند.
 خوانش دوم با تعبیر واژه‌بست در حالت اضافی و پیش‌انگاشت مفعول محذوف: (آن را) به آخورش محکم ببند.

مزینانی نیز در مثالی از گویش مزینانی و معادل معیار آن، این دوگانگی و ابهام در تعبیر نقش نحوی این عناصر را در نظام واژه‌بستی جایگاه دوم نشان می‌دهد (مزینانی، ۱۳۸۷: ۱۱۰-۱۱۱). وی می‌نویسد در صورتی‌که در ساخت ۲۹، حوزة عملکرد واژه‌بست «مان» را جمله و تابع نظام جایگاه دوم تلقی کنیم، این عنصر در دو حالت برایی و اضافی قابل تعبیر است (همان: ۱۱۱). در جمله ۲۹، فقط معادل معیار ساخت گویشی ثبت می‌شود:

۲۹. بچه‌ها = مان یک چایی آوردند [۳۷].

خوانش اول با تعبیر واژه‌بست در حالت برایی: بچه‌ها برامون یه چایی آوردند.
 خوانش دوم با تعبیر واژه‌بست در حالت اضافی: بچه‌هامون یه چایی آوردند.
 مثال‌های ۱۸ تا ۲۵، ۲۸ و ۲۹ نشانگر تبعیت تدریجی واژه‌بست‌ها از سه الگوی ساختاری زیر در فارسی نو قدیم و معاصر هستند:

۳۰- الف. پیش‌اضافه + واژه‌بست فقط در نقش مفعول پیش‌اضافه میزبان.

ب. اسم + واژه‌بست فقط در حالت اضافی و توصیف‌کننده میزبان.

ج. پیوستن به انتهای جزء اول افعال مرکب یا انتهای فعل متعدی فقط در حالت

مفعول مستقیم.

در ادبیات دوره میانه، مشابه الگوهای ساختاری ۳۰- الف و ۳۰- ب، به‌طور گسترده دیده می‌شود؛ بنابراین، می‌توانیم گسترش الگوی ۳۰- الف، یعنی تبدیل پس‌اضافه‌های دوره میانه به پیش‌اضافه را حاصل وجود ابهام و در نتیجه، تعمیم قیاسی ناشی از وجود پیش‌اضافه در همین دوره بدانیم. گسترش الگوی ۳۰- ب را نیز می‌توانیم حاصل تعمیم الگوی «وابسته



اسمی + ادات نسبی + ضمیر شخصی آزاد» در نظر بگیریم؛ برای نمونه، در جمله ۳۱، واج‌نویسی عبارت «جانِ من» در زبور پهلوی (عریان، ۱۳۸۲: ۴۷) به نحو زیر دیده می‌شود (نک: مثال‌های ۷ و ۹ از دورهٔ میانه، برای الگوی وابسته + + اسم).

31. gy n man

به مرور زمان، آن تعبیری که شیوهٔ بیانش با ابزار زبانی دیگری ممکن بوده مقاومت خود را از دست داده و نادرستی تلقی شده است تا از ابهامات و پیچیدگی‌های ساختاری کاسته شود. تحلیل بالا با قانون پنجم کوریلوویچ^{۳۷} در پیش‌بینی روند تغییرهای قیاسی در زبان نیز مطابق است. طبق این قانون، زبان برای احیای یک تمایز دستوری اصلی، تمایز دیگری را که جنبهٔ حاشیه‌ای‌تری دارد، کنار می‌گذارد (آرلاتو، ۱۳۸۴: ۱۶۱). تعبیر واژه‌آبست «مان» در ساخت ۲۹، به‌عنوان مفعول غیرمستقیم بهره‌ور (حالت برایی) به این دلیل حاشیه‌ای محسوب می‌شود که شیوهٔ بیان آن با ترکیب حرف اضافه + واژه‌بست ممکن بوده است.

ممکن است اکنون این سؤال مطرح شود که آیا سرنخ‌های ناشی از جملات ناتمام و پاره‌گفتارها نیز در کاربرد فراگیر دو الگوی اول، علاوه‌بر تعمیم قیاسی دخالت داشته‌اند. در پاسخ به این سؤال باید بگوییم که در برخی از جملات و عبارات دورهٔ میانه، میزبان واژه‌بست، وابستهٔ واژه‌بست نیز محسوب می‌شود (مثال ۳۲). در بیشتر موارد وابسته، اولین کلمه ساخت نحوی است:

32. bar =aš m n d ang r (DA1).
fruit =its resemble.3sg grape
'Its fruit resembles the grape.'

برش به انگور می‌ماند.

بویس در مورد تعامل حروف اضافه با این عناصر می‌نویسد که هنگامی که پس‌اضافه در ابتدای جمله به‌کار می‌رفت، صورت آزاد ضمیری پس از آن قرار می‌گرفت (Boyce, 1964). وی این ادعا را با مثال ۳۳ نشان می‌دهد:

33. ab g aw š n pad harw tis b xt (Mir. Man. ii 302. 5-6).
with they in all thing triumphed.3sg
With them he triumphed in all things.

همراه با ایشان (او) بر همه چیز چیره شد.

سرنخ‌های زبانی در دستیابی به دو الگوی اول نقش چندانی نداشته‌اند. در ادامه، به تبیین

چگونگی دستیابی زبان فارسی به الگوی ۳۰- ج می‌پردازیم و نقش عوامل مذکور در آن را بررسی می‌کنیم. طبق بررسی برونر، فعل‌های متعدی و لازم زبان فارسی در دوره میانه، در زمان‌های حال و آینده وند مطابقت فاعلی دارند؛ ولی صورت گذشته متناظر آن‌ها (بن ماضی در فارسی معاصر) پایانه صرفی ندارد (Bruner, 1977: 180). ساخت‌های ارگتیو با فاعل واژه‌بستی در جایگاه دوم نیز با همین افعال تصریف‌نشده شکل می‌گرفتند؛ بنابراین، با مقایسه ساخت افعال در دوره میانه و فارسی نو قدیم، به ایجاد تغییرات زیر در گذر از فارسی میانه به دری پی‌می‌بریم:

۱. تسری وندهای مطابقت فاعلی به افعال گذشته فاقد وند و در نتیجه حذف حالت‌نشانی ارگتیو، یعنی عدم کاربرد واژه‌بست‌ها در حالت فاعلی؛

۲. به وجود آمدن زمینه تقلیل در حوزه عملکرد واژه‌بست‌ها از IP به VP با عدم کاربرد در حالت فاعلی، با توجه به قابلیت ضمیراندازی زبان فارسی.

با توجه به موارد بالا و پیدایش کامل قابلیت ضمیراندازی در زبان فارسی، می‌توانیم بگوئیم که بیشتر جمله‌های گفتار بدون فاعل تولید می‌شوند و واژه‌بست در حالت‌های مفعولی و متممی در حوزه گروه فعلی تولید می‌شود. در توصیف نظام واژه‌بستی فارسی نو قدیم به این مطلب اشاره کردیم که در متون منثور هرچا واژه‌بست در حوزه CP و متصل به «که» و «اگر» دیده می‌شود، در حالت اضافی است و با وجود دیده شدن واژه‌بست مفعولی در جایگاه دوم جمله، ناپیوستگی سازه‌ای در آن مقطع دیده نمی‌شود. همه این موارد، ما را به این نتیجه می‌رساند که باز هم یک تحول ساخت‌واژی دیگر، یعنی تعمیم وندهای مطابقت، زمینه‌ساز تحولی دیگر شده است. این تعمیم به صورت تولید پاره‌گفتارها و جملات بدون فاعل است، نه به صورت قیاسی صورت‌های ازپیش موجود در زبان؛ یعنی سرنخ‌های زبانی باعث شده است نسل‌های جدید، جایگاه واژه‌بست مفعولی در جمله را پی‌درپی بازتخلیل کنند.

برای تبدیل نظام کلمه دوم نسل ۱ به نظام دختر دوم نسل ۲، ابتدا فرض کنید نسل ۱ مکرراً جملات و پاره‌گفتارهایی تولید کند که کلمه اول جمله سازه اول نیز باشد که در این صورت واژه‌بست لزوماً سازه یا دختر دوم نیز است و آنچه نسل ۲ بازتخلیل می‌کند، نظام جایگاه دوم از نوع دختر دوم است. البته، این مطلب نیز هم‌زمان درک می‌شود که با ازبین رفتن ناپیوستگی سازه‌ای، از ابهامات و پیچیدگی‌های موجود نیز کاسته می‌شود و جمله‌ای



نظیر ۳۴ به دست می‌آید:

۳۴. [دو منزل] = م (مفعول) استقبال کرد (گلستان، ۱۳۸۳: ۷۰).

در ادامه فرآیند بازتحلیل، به اینجا می‌رسیم که اگر فرض کنیم که نسل ۲ به نظام جایگاه دوم در حوزه گروه فعلی، نظیر آنچه در جمله ۳۴ مشاهده می‌شود، دست یافته است، بیشتر جملات و پاره‌گفتارهایی که نسل ۲ در ارتباط با نسل ۳، به‌ویژه در خردسالی آن‌ها تولید می‌کند، مشابه با موارد زیر خواهند بود:

۳۵. باز = ش (مفعول) بخواند (گلستان، ۱۳۸۳: ۷۰).

۳۶. [هزار دینار] = ت (حالت به‌ای) بدهم (به‌قیاس از ساخت ۱۷).

چنین عباراتی نقطه تلاقی نظام‌های جایگاه دوم و فعلی به‌شمار می‌آیند و بسته به اینکه در چه نظامی تولید شوند، نام‌گذاری می‌شوند؛ با این حال، نسل ۳ در کودکی با دریافت داده‌های زبانی نظیر جملات ۳۵ و ۳۶ به نظام واژه‌بستی دقیق‌تر پیش‌فعلی^{۳۸} دست می‌یابد. فرآیند بازتحلیل جایگاه واژه‌بست به همین منوال ادامه می‌یابد و همگام با تقلیل تدریجی نقش‌های نحوی این عناصر و بیان آن با حروف اضافه، فارسی معاصر به الگوی ساختاری ۳۰- ج دست می‌یابد؛ بنابراین، انتقال از نظام واژه‌بستی جایگاه دوم با حوزه عملکردی به وسعت CP به نظام واژه‌بستی فعلی که اکنون می‌بینیم، به این منوال شکل گرفته است که چند نسل متوالی در کودکی با شنیدن و دریافت داده‌های زبانی ساده و کوتاه (سرنخ‌های زبانی) جایگاه واژه‌بست را در جمله مکرراً بازتحلیل کرده‌اند.

اکنون ممکن است خواننده این فرض را مطرح کند که دستیابی زبان فارسی به الگوهای بالا به دو دلیل حاصل تماس با زبان عربی بوده است؛ اولاً آغاز جدایی دری (فارسی نو قدیم) از پهلوی تقریباً مصادف و مقارن با هجوم تازیان و سلطه آن‌ها بر ایران بوده است و ثانیاً، چنانکه از بررسی قرآن مجید برمی‌آید، زبان عربی نیز در آن زمان دارای الگوی ۳۰- الف و ۳۰- ب بود و از نظام واژه‌بستی پس‌فعلی^{۳۹} تبعیت می‌کرد.

نگارندگان ضمن اعتقاد به تأثیر زبان عربی در تسریع کاربرد الگوهای بالا در زبان نوشتار، به سه دلیل فرض بالا را رد می‌کنند. نخستین دلیل این است که شواهد تاریخی نشان

می‌دهند که دو زبان پهلوی در نواحی غرب، شمال، مرکز و جنوب غربی ایران و فارسی دری در نواحی شرقی و جنوبی این سرزمین، تا چند قرن پس از استیلای عرب بر ایران هم‌زیستی داشته‌اند و آثاری نیز به زبان پهلوی در قرون پنجم و ششم هجری نوشته شده است (بهار، ۱۳۸۱: ۵۰ / ۱ - ۱۷۴ - ۱۷۶)؛ بنابراین، اگر دستیابی به این الگوها تحت تأثیر عربی بود، باید زبان مناطق غرب و جنوب غربی بسیار پیش‌تر از زبان نواحی شرقی متحول می‌شد.

دلیل دوم این است که صاحب‌نظران انتساب فارسی نو قدیم به «در» یا دربار شاهنشاه و کاربرد این زبان در مکاتبات اداری و دولتی را دلیل نام‌گذاری آن به نام دری می‌دانند. (خانلری، ۱۳۸۷: ۱ / ۲۷۱ - ۲۸۱)؛ بنابراین، می‌توانیم سررشته جدایی دری از پهلوی را در قرون پیش از اسلام نیز بیابیم.

سومین و مهم‌ترین دلیل این است که بنابر شواهد تاریخی، در طول اولین قرن پس از استیلای عرب، حکمرانان و والیان محلی باقی ماندند و محاسبات و مکاتبات اداری به فارسی انجام می‌شد (خانلری، ۱۳۸۷: ۱ / ۳۰۷). در این صورت، می‌توانیم بگوییم که توده مردم و فرزندانشان در آن زمان هرگز به‌طور هم‌زمان در معرض دو نظام دستوری متمایز قرار نگرفته‌اند که بتوانند یا بخواهند برای رفع ابهام ناشی از آن، پارامترهای قبلاً تثبیت‌شده را بازگزینی کنند.

تأثیر زبان عربی را در تسریع کاربرد الگوهای ساختاری سه‌گانه در زبان نوشتاری نمی‌توانیم به‌طور کامل رد کنیم؛ زیرا همان‌طور که در مثال‌های ۲۸ و ۲۹ نشان دادیم، در نظام واژه‌بستی جایگاه دوم دوره میانه، تعبیر نقش نحوی واژه‌بست‌ها تا حد زیادی به بافت کلام وابسته بود و با حذف بافت در نوشتار، خواننده با مشکل مواجه می‌شد. در پی استیلای عرب بر ایران، طی چند قرن، زبان عربی نیز به زبان علمی و ادبی ایران تبدیل شد (بهار، ۱۳۸۱: ۱ / ۲۶۳) و با آشنا شدن خواص و نویسندگان ایرانی با این زبان که به دلیل قرآن تقدس خاصی هم دارد، قرض‌گیری واژگان عربی و الگوگیری از سبک و سیاق عربی قرآنی آغاز شد. علی‌رواقی در مقدمه‌ای بر کتاب تصحیح بخشی از تفسیری که‌ن به پارسی، می‌نویسد: «از نظر ساختاری و ترکیب جمله‌های فارسی، مترجمان قرآن بیش از هشتاد درصد تحت تأثیر سبک عربی قرآن بوده‌اند؛ زیرا از لحاظ شرعی تخطی از مضامین قرآن را بر خود روا نمی‌داشتند و سعی داشتند در چارچوب قرآن حرکت کنند» (آیت‌الله‌زاده، ۱۳۷۵: ۳۳)؛



بنابراین، برای نشان دادن تأثیر عربی می‌توانیم الگوی زیر را پیشنهاد کنیم:

۱. ورود اسلام به ایران؛ ۲. آشنا شدن خواص و نویسندگان با زبان عربی؛ ۳. الگوگیری خواص از ساختارهای عربی؛ ۴. مطالعه نوشته‌های خواص مشهور در مکتب‌خانه‌ها و الگوگیری عوام باسواد از نوشته‌های خواص.

اکنون، شاید بتوانیم ادعا کنیم که دلیل تفاوت‌های موجود میان برخی گویش‌ها و فارسی معیار نیز در همین موضوع نهفته است؛ زیرا این گویش‌ها هنوز هم بسیاری از ویژگی‌های باستانی را حفظ کرده‌اند.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله، روند تحول تاریخی نظام واژه‌بستی ضمیری زبان فارسی و پیامدهای آن را بررسی کردیم. از طریق بررسی هم‌راستا با سؤال اول دریافتیم که زبان‌های فارسی باستان و میانه، مانند سایر زبان‌های هندواروپایی باستان، از نظام جایگاه دوم تبعیت می‌کردند. در پی حذف نظام حالت‌نشانی ارگتیو، فارسی نو قدیم از هر دو نظام واژه‌بستی مذکور تبعیت می‌کرد؛ به این صورت که واژه‌بست‌ها در این دوره در نقش مفعول افعال متعدی و در حالات به‌ای، برای و ازی با افعال دومفعولی از نظام فعلی تبعیت می‌کردند. البته، کاربرد این عناصر در نظام جایگاه دوم، به صورت محدود به نحوی ممکن بوده است که واژه‌بست فقط در حالت اضافی به عنوان کلمه دوم به هسته CP می‌پیوست و در حالت‌های رایبی و به‌ای نیز بدون ایجاد ناپیوستگی سازه‌ای، به عنوان دختر دوم به کار می‌رفت. در نهایت، زبان فارسی معیار، صرف‌نظر از گویش‌ها، با تقلیل معنادار در حالت‌های نحوی واژه‌بست‌ها، به سه الگوی ساختاری زیر دست یافته است: ۱. پیوستن به حرف اضافه، فقط در نقش مفعول آن؛ ۲. پیوستن به اسم در نقش مضاف‌الیه آن و ۳. پیوستن به انتهای جزء اول افعال مرکب یا انتهای فعل متعدی، فقط در حالت مفعول مستقیم.

با بررسی سؤال دوم تحقیق دریافتیم که توالی چند عامل در زمینه‌سازی و دستیابی زبان فارسی به این سه الگوی ساختاری نقش داشته است. حذف پایانه‌های صرفی نشانگر حالت نحوی در تطور تاریخی این زبان و تلاش گویشوران در ابهام‌زدایی ناشی از این تحول ساخت‌واژی، زمینه‌ساز بیشتر تغییرات ساختاری دیگر شده است. در پی این زمینه‌سازی و مقاومت تقریباً

هزارساله این زبان، گویشوران برای دستیابی به الگوهای «الف» و «ب»، به قیاس متوسل شدند و کاربرد الگوهای زبانی از پیش موجود را تعمیم و گسترش دادند. دستیابی این زبان به الگوی «ج» نیز ناشی از بازتحلیل مکرر جایگاه واژه‌بست در جمله و البته، پس از تحول ساخت‌واژی دیگر، یعنی تسری وندهای مطابقه به افعال فاقد وند و حذف نظام حالت‌نشانی ارگتیو، رخ داده است. با توجه به نتایج سؤال اول و بررسی‌های مزینانی (۱۳۸۷) و راسخ‌مهند (۱۳۸۹)، با فرض محتمل تبدیل این عناصر به وند مطابقه مفعولی در آینده این زبان، دستیابی فارسی به الگوی «ج» و نگاه به روند چنین تحولی در بازه زمانی چند هزارساله می‌تواند مؤید قرار گرفتن این عناصر در جریان دستوری‌شدگی باشد که تحولات ساخت‌واژی و فرآیند بازتحلیل در برهه‌ای از تاریخ این زبان به آن سرعت بخشیده است. آخرین عامل، نیاز بشر به کتابت و آشنایی نویسندگان و خواص با زبان عربی است که به‌عنوان عامل تسریع‌کننده کاربرد الگوهای سه‌گانه بالا در راستای ساخت-متکی کردن تعبیر نقش نحوی واژه‌بست‌ها در زبان نوشتار شناخته شده است. این عامل باعث جدایی زبان معیار از سایر گویش‌های این مرز و بوم نیز شده است.

۸. پی‌نوشت‌ها

1. Keenan's Inertia Principle: "Things stay as they are unless acted on by an outside force or decay".
 2. pronominal clitic system
 3. second position clitic system
 4. verbal clitic system
 5. second word position or 2W
 6. second daughter position or 2D
 7. discontinuous constituency
 8. Czech
 9. clitic-doubling constructions
 10. base-generated
 11. Boyce M.
 12. Bruner C. J.
۱۳. در متن اصلی، از اصطلاح پسوندهای ضمیری (pronominal suffixes) استفاده شده است.
14. resumption
 15. analogy
 16. reanalysis
 17. Harris and Campbell
 18. Structural representation



19. Triggering experience
20. abductive change
21. Charles Sanders Pierce
22. abduction compared to deduction & induction
23. parameter resetting
24. ambiguity & opacity
25. contact-driven parameter resetting
26. King
27. Kroch & A. Taylor
28. cue-driven parameter resetting
29. Dresher
30. Lightfoot
31. morphologically- driven parameter resetting
32. Roberts & Roussou
33. Anthony Arlotto
34. Kent
35. agent

۳۶. به عبارت دقیق‌تر، جایگاه دوم از لحاظ ترتیب سازه‌ها از نوع دختر دوم یا SD.

37. J. Kurylowicz

۳۸. جای‌گیری واژه‌بست در مجاورت بلافصل قبل از فعل، کاربرد این اصطلاح به ضرورت تحقیق است و درتقابل با اصطلاح پسافعلی قرار می‌گیرد. در ادبیات تحقیق، از هر دو به‌عنوان نظام فعلی یاد می‌شود.

۳۹. قرار گرفتن واژه‌بست در مجاورت بلافصل پس از فعل و متصل به آن.

۹. منابع

- آراتو، آنتونی (۱۳۸۴). *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*. ترجمه یحیی مدرس. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آیت‌الله‌زاده، سید مرتضی (۱۳۷۵). *تصحیح بخشی از تفسیر کهن به پارسی*. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*. تهران: سمت.
- ----- (۱۳۸۰). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: سمت.
- برونر، کریستوفر. ج. (۱۳۷۶). *نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی*. ترجمه سعید عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

- بهار، محمدتقی (۱۳۸۱). *سبک‌شناسی*. تهران: زوار.
- جهان‌پناه، سیمین‌دخت (۱۳۸۰). «ضمیر متصل شش و داشتنش، دو گرایش تازه در زبان فارسی». *زبان‌شناسی*. س ۱۶. ش ۱. پیاپی ۳۱. صص ۱۹-۴۳.
- حق‌بین، فریده و شهره فشنندکی (۱۳۹۰). «زبان فارسی و ضمیر پوچ‌واژه‌ای». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی)*. د ۲. ش ۱. صص ۸۷-۱۰۱.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *دستور زبان فارسی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ----- (۱۳۸۷). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فرهنگ نشر نو.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴). «نشانه‌مطابقت مفعولی در فارسی». *مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران*. به کوشش دکتر مصطفی عاصی. صص ۲۷۵-۲۸۵.
- ----- (۱۳۸۶). «توصیف افعال مرکب پی‌بستی و شیوه ضبط آن‌ها در فرهنگ‌های فارسی». *فرهنگ نویسی، ویژه‌نامه فرهنگستان*. ش ۱. صص ۳۶-۲۵۳.
- ----- (۱۳۸۷). «ضمایر تکراری در زبان فارسی». *دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان*. ش ۴. صص ۱۸۳-۱۸۹.
- ----- (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. س ۲. ش ۲. صص ۷۵-۸۵.
- رهاتسک، ادوارد و جی. ام. ویکنز. (۱۳۸۳). *گلستان و بوستان سعدی با برگردان انگلیسی*. تهران: هرمس.
- زاهدی، کیوان؛ خلیقی، محمد، ابوالحسنی چیمه، زهرا و ارسلان گلفام (۱۳۹۱). «ضمیر بازیافتی در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی)*. د ۳. ش ۳ (پیاپی ۱۱). صص ۱۰۱-۱۲۱.
- مدرس صادقی، جعفر (۱۳۷۲). *ویرایش قیامه‌ماقیه مولانا*. تهران: مرکز.
- عریان، سعید (۱۳۸۲). *زبور پهلوی*. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- مزینانی، ابوالفضل (۱۳۸۷). *بررسی پی‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی در قیاس با فارسی میانه*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس.
- مزینانی، ابوالفضل؛ کامبوزیا، عالیه و ارسلان گلفام (۱۳۹۲). «پی‌بست‌های ضمیری فارسی



- میانه و ظهور ضمیرگذاری تکراری در این زبان». مجموعه مقالات اولین هم‌اندیشی بررسی واژه‌بست‌ها در زبان‌های ایرانی. به کوشش دکتر محمد راسخ‌مهند. صص ۹۹-۱۲۳.
- مفیدی، روح‌الله (۱۳۸۶). «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو». دستور. ج ۳. صص ۱۳۳-۱۵۳.
 - یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۲). *گزیده قابوس‌نامه*. چ ۲. تهران: امیرکبیر.

References:

- Abolghasemi, M. (1996). *A Guide to Old Iranian Languages*. Tehran: SAMT [In Persian]
- ----- (2001). *History of the Persian Language*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Andersen, H. (1973). "Abductive and deductive change". *Language*. 49: pp. 765-93.
- Arlotto, A. (2005). *Introduction to Historical Linguistics*. Translated to Persian by: Y. Modarresi. Tehran: The Academy of Humanities and Cultural Studies [In Persian].
- Ayatollahzadeh, S.M. (1996). *Correction of a Part of an Old Interpretation of Holy Quran in Persian*. Tehran: The Office of Publishing Written Heritage [In Persian].
- Bahar, M.T. (2002). *Stylistics: History of the Persian language*. 4 Vol, Tehran: Zavvar [In Persian].
- Boyce, M. (1964), "Some middle Persian and parthian construction with governed pronouns". In: Dr. J.M. *Unvala Memorial Volume*. Bombay. pp. 48-56.
- Brunner, C.J. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian Languages*. Caravan Books, Delmar, New York.
- ----- (1997). *A Syntax of Western Middle Iranian Languages*. Translated to Persian by: Saeed Oryan. Tehran: Academy of culture and Islamic Art [In Persian].

- Chomsky, N. (1986). *Knowledge of Language*. New York: Praeger.
- Dabir-Moghaddam, M. (2013), *Typology Of Iranian Languages*. 2 Vol. Tehran: SAMT [In Persian].
- Dresher, E. (1999). "Charting the learning path: Cues to parameter setting". *Linguistic Inquiry* 30. pp. 27–68
- Haghbin, F. & Sh. Feshandegi (2011). "Expletive pronoun In Persian". *Comparative Literature and Linguistic Research (Language Related Research)*. 2nd Year. No 1. pp. 87-101 [In Persian].
- Halpern, A. (1992). *Topics in the Placement and Morphology of Clitics*. Stanford, CA: Stanford University dissertation.
- Halpern, A. (1995). *On the Placement and Morphology of Clitics*. Stanford: CSLI Publications.
- Harris, A & L. Campbell (1995). *Historical Syntax in Cross-Linguistic Perspective*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jahanpanah, S. (2002). "The pronominal enclitic /eš/ and /d štan/: two new tendencies in Persian language". *Linguistics*. 16th year. No 1. pp. 19-43 [In Persian].
- Keenan, E. (2002). "Explaining the creation of reflexive pronouns in English". In D. Minkova and R. Stockwell (eds.), *Studies in the History of English: A Millennial Perspective*. Berlin: Mouton de Gruyter. pp. 325–55.
- Kent, R.G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven, American Oriental Society.
- Khanlary, P.N. (1986). *Grammar of Persian Language*. Tehran: Iranian Culture Institute [In Persian].
- ----- (2008), *History of Persian Language*. 2nd ed. 3 Vol. Tehran: Farhang-e nashr-e No [In Persian].
- King, R. (2000). *The Lexical Basis of Grammatical Borrowing: A Prince Edward Island Case Study*. Amsterdam: John Benjamins.



- Kroch & Taylor, A. (1997). "Verb movement in old and middle English: Dialect variation and language contact". In A. van Kemenade and N. Vincent (eds.), *Parameters of Morphosyntactic Change*. Cambridge: Cambridge University Press. pp. 297–325.
- Kroch, A. (2000). "Syntactic change". In M. Baltin and C. Collins (eds.). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*. Oxford: Blackwell. pp. 629–739.
- Lightfoot, D. (1999). *The Development of Language*. Oxford: Blackwell.
- Longobardi, G. (2001). "Formal syntax, diachronic Minimalism, and etymology: The history of French *Chez*". *Linguistic Inquiry*. 32. pp. 275–302.
- Mazinani, A. (2008). *A Morphosyntactic Analysis of Pronominal Enclitics of Mazinani Dialect in Comparison with Middle Persian*. M.A Thesis. Tehran: TMU [In Persian].
- -----; A. Kambuzia & A. Golfam (2013). "Pronominal enclitics of middle Persian and the appearance of resumption in this language". *Collection of the First National Conference on Clitics in Iranian Languages*. Compiled by: M. Rasekh-Mahand. pp. 99-121 [In Persian].
- Mofidi, R. (2007). "Change of clitic system in middle and modern Persian". *Dastur*. 3rd Vol. pp. 133-153 [In Persian].
- Oryan, S. (2004). *Pahlavi Psalms* [In Persian].
- Rasekh-Mahand, M. (2005). "Object agreement in Persian". *Collection of the First Conference of Iranian Linguistics Association*, Compiled by: M. Aasi. pp. 275-285 [In Persian].
- Rasekh-Mahand, M. (2007). «Enclitic compound verbs and their entries in Persian dictionaries». *Lexicography, Persian Language Academy*. No 1. pp. 236-253 [In Persian].
- ----- (2008). "Resumptive pronouns in Persian". *Dastur: Persian Language Academy*. No 4. pp. 183-189 [In Persian].

- ----- (2010). "Persian clitics adjacent to the verbs." *Linguistics Studies*. 2nd Year. No 2. pp. 75-85 [In Persian]
- Rehatsek, E. & J.M. Wikintz (2005). *Bustan and Golestan Sa'di; with English Translation*. Tehran: Hermes [In Persian].
- Rivero, M.L. (1997) "On two locations for complement clitic pronouns: Serbo-Croatian, Bulgarian, and old Spanish". In A. Van Kemenade and N. Vincent (eds.). *Parameters of Morphosyntactic Change*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Roberts, I & A. Roussou (2003). *Syntactic Change: A Minimalist Approach to Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Roberts, I. (1985). "Agreement parameters and the development of English modal Auxiliaries". *Natural Language and Linguistic Theory*.3. pp. 21-58.
- ----- (1999). "Verb movement and markedness". In M. DeGraff (ed.), *Language Creation and Language Change*. Cambridge, Mass.: MIT Press, 287-328.
- ----- (2007). *Diachronic Syntax*. New York: Oxford University Press
- Sadeghi, J.M. (1993). *Edition of Fih-e Ma Fih*, Tehran: Nashr-e Markaz [In Persian]
- Wackernagel, J. (1892). "Uber ein Gesetz der indogermanischen Wortstellung". *Indogermanische Forschungen* 1. pp. 333-436.
- Yousofi, G. (1983). *Selection of Q b s N mag*. 2nd ed. Tehran: Amir Kabir Publications [In Persian].
- Zahedi, K. et al. (2013). "Resumptive pronouns in Persian". *Comparative Literature and Linguistic Research (Language Related Research)*. No 3. pp. 101-121 [In Persian].